



برپایه‌ی آزمون پرلز

کتاب درک‌مشن زوم‌دبستان

داستان‌ها: فرهاد حسن‌زاده - سوسن طاق‌دیس
تهیه و تدوین: معصومه نجفی‌پازوکی - معصومه ابراهیمی



به نام خدا



درک متن ۲ (دوم دبستان)

داستان: فرهاد حسن زاده – سوسن طاق‌دیس

تهیه و تدوین: معصومه نجفی پازوکی – معصومه ابراهیمی

مقدمه‌ی ناشر

سلام

همین چند سال پیش بود که با خواندن نتایج آزمون پرلز در کشورمان جا خوردم، حسابی تعجب کردم و ناراحت شدم. آزمون در پایه‌های چهارم و هشتم برگزار شده بود و ما با رتبه‌ی چهل و پنج کشور در جایگاه ضعیف و بدی قرار گرفته بودیم. آزمون پرلز دانش را اندازه نمی‌گیرد، فقط سواد خواندن و درک مطلب را می‌سنجد. نتیجه‌ی ضعیف در این آزمون به معنی دانش آموزان کشورمان درست خواندن و خوب فهمیدن را یاد نمی‌گیرند.

بعد از این نتایج بود که توجه همه‌ی دست‌اندرکاران و از جمله برنامه‌ریزان کتاب‌های درسی به این مطلب جلب شد که برای رفع این اشکال باید کاری بکنند.

در کتاب‌های فارسی دوره‌ی ابتدایی متن‌هایی با نام «روان‌خوانی»، آمده است که سعی در بالا بردن سواد و توانایی خواندن دانش آموزان دارد. به نظر ما این متن‌ها کافی نیست، به ویژه که خیلی وقت‌ها از طرف معلم و دانش آموزان جدی گرفته نمی‌شوند.

برای کمک به حل مشکل بالا، به عنوان اولین قدم تصمیم گرفتیم یک کتاب ویژه برای درک متن و برای افزایش این مهارت بنویسیم. کتابی که هم خواندنی و دوست‌داشتنی باشد و هم شامل سؤال‌هایی برای تمرین مهارت درک متن. توی این کتاب کلی مؤلف خوب و با سابقه‌ی درخشان داریم که از همه‌شان خیلی متشکریم.

امیدوارم با خواندن این کتاب حالتان خوب شود و لذت ببرید. برایمان در موردش بنویسید. ما که از نوشتن و چاپ این کتاب خیلی خوش‌حالیم!

شاد باشید!

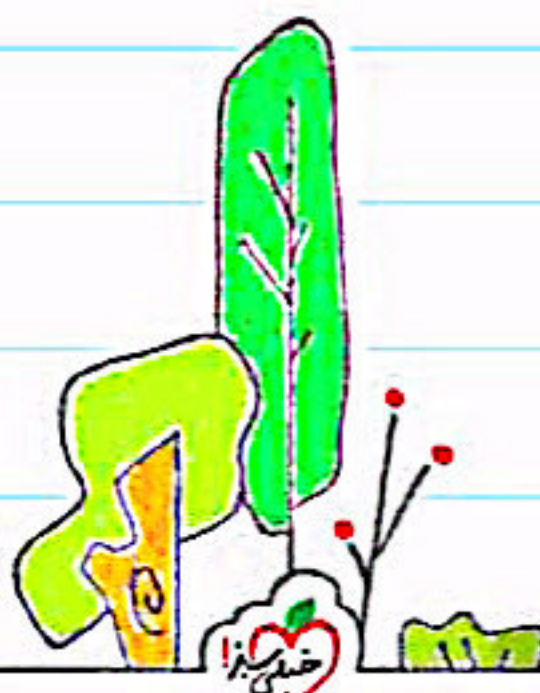


مقدمه‌ی مؤلف

خواندن یکی از مهم‌ترین مهارت‌های زبانی و ابزاری برای یادگیری همه‌ی دروس است؛ به همین دلیل آموزگاران وقت زیادی را صرف آموزش روخوانی می‌کنند. روخوانی اولین سطح خواندن است و بسیار اهمیت دارد اما سواد خواندن در صورتی ایجاد می‌شود که روخوانی با درک متن همراه باشد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از دانش‌آموزان از مهارت روخوانی برخوردارند و متن را روان و صحیح می‌خوانند اما در بازیابی اطلاعات متن و تعبیر و تلفیق مطالب، عملکرد ضعیفی دارند.

از نظر انجمن ملی خواندن، درک متن اهمیت زیادی در رشد مهارت‌های کودکان و توانایی تحصیلی آن‌ها دارد. درک خوانداری نه تنها برای یادگیری تحصیلی بلکه برای یادگیری در تمام طول زندگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت مهارت درک متن سبب شده است که مطالعه‌ی بین‌المللی پیشرفت سواد خواندن (پرلز) به ارزیابی توانایی خواندن کودکان در پایه‌ی چهارم ابتدایی (و همین‌طور هشتم) پردازد و به فاصله‌ی هر پنج سال برگزار گردد. نتایج آزمون پرلز ۲۰۰۱، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که میانگین کل نمرات جهانی در آزمون پرلز ۵۰۰ است و میانگین کل نمرات دانش‌آموزان ایرانی به طور معناداری کم‌تر از میانگین جهانی است. گزارش‌های مرکز ملی مطالعات پرلز حاکی از آن است که جایگاه ایران در پرلز ۲۰۰۱ میان سی و پنج کشور شرکت‌کننده رتبه‌ی ۳۲، در پرلز ۲۰۰۶ میان چهل و پنج نظام آموزشی جهان رتبه‌ی ۴۰ و در پرلز ۲۰۱۱ میان ۴۶ نظام آموزشی جهان ۳۹ بوده است.

مجموعه‌ی حاضر به منظور آموزش درک متن در پنج جلد (پایه‌ی دوم تا ششم) طراحی و تدوین شده است. هر کتاب شامل شش متن است که در انتهای آن پرسش‌هایی قرار دارد. طراحی سؤال‌ها با توجه به سطوح درک آزمون پرلز انجام شده است.



فهرست

۸ یک نقاشی این طوری ...

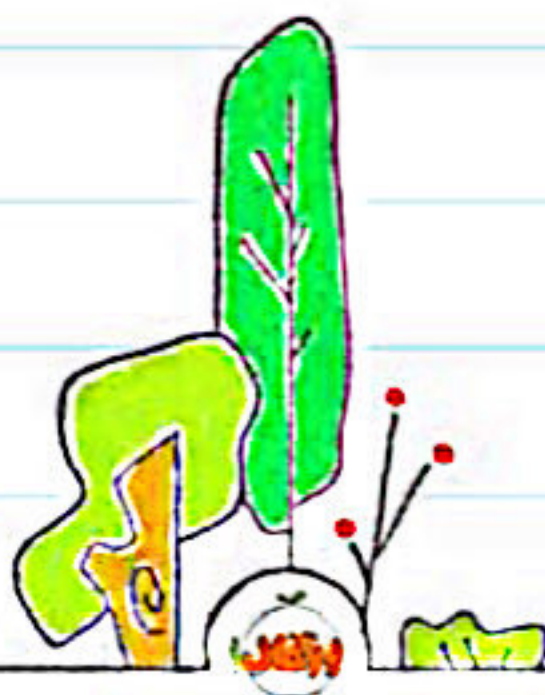
۱۲ در دسرهای اژدهای هفت سر

۱۸ یک ماهی به اسم تی تی - تاتا ...

۲۲ دلفین های مهربان

۲۷ نه یک اسم تیغ دار

۳۳ از چه قدر هم بیشتر



یک نقاشی این طوری...

مداد سیاه با خوش حالی فریاد کشید: «خُب، نقاشی آماده است. این بار یک دریای زیبا، یک آبشار و یک آسمان بزرگ آبی کشیده‌ام با دشت‌ها و تپه‌های سبز و درخت‌های بلند،
آهای مداد سبز، مداد آبی، بیاید نقاشی را رنگ کنید.
مداد سفید با غصه دوباره توی جعبه خوابید و گفت: «باز هم من را فراموش کرده است!»
مداد بنفش گفت: «من را هم فراموش کرده است.»
مداد قهوه‌ای گفت: «از من خوشش نمی‌آید.»
مداد سیاه منتظر مدادهای آبی و سبز بود؛ ولی مداد سبز به مداد آبی گفت: «من که دیگر خسته شده‌ام! همه‌اش تپه‌ی سبز، دشت سبز و درخت سبز.»
مداد آبی گفت: «آسمان آبی و دریای آبی و آبشار را بگو ... من خسته شده‌ام. بیا برویم قایم بشویم،
و دولا دولا یواشکی رفتند.
مداد سیاه هر چه گشت آن‌ها را پیدا نکرد.
مداد سفید از جا پرید و گفت: «ناراحت نباش، من یک فکر خوب دارم.»
مدادهای بنفش و قهوه‌ای را صدا کرد و فکرش را در گوش آن‌ها گفت. سه‌تایی دویدند روی نقاشی. مداد سفید، آسمان را پر از ابر کرد. عکس ابرها توی آب افتاد. مداد بنفش، دریا و آب را بنفش کرد. مداد قهوه‌ای، درخت‌ها و سنگ‌ها را رنگ کرد و مداد سفید، روی درخت‌ها، دشت و تپه را پر از برف کرد.
مداد سیاه فریاد کشید: «وای! چه قدر قشنگ شد.
خیلی قشنگ.»



مدادهای آبی و سبز از پشت جامدادی سرک کشیدند و دهانشان از دیدن نقاشی باز ماند.

این طوری ...

«سوسن طاقدیس»

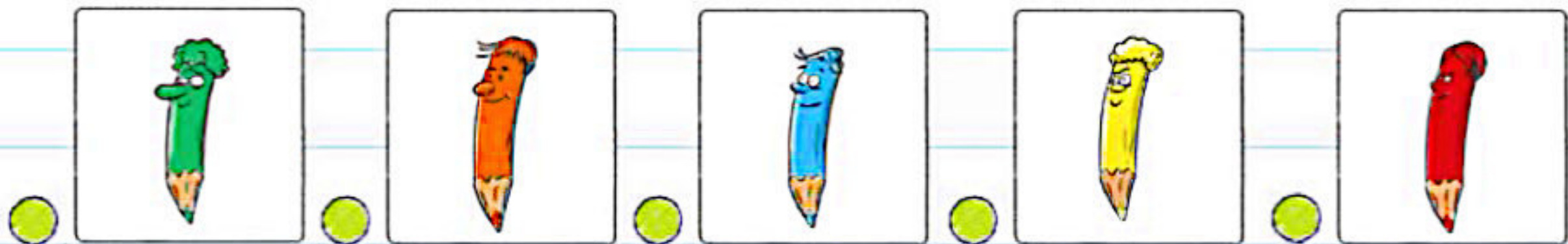


سواله؟

۱- کدام مدادها فراموش شده بودند؟



۲- مداد سیاه کدام مدادها را صدا زد؟



۳- کدام مداد، نقاشی را کشیده بود؟

مداد آبی مداد سیاه مداد بنفش مداد سبز

۴- چرا مداد سیاه، مدادهای سبز و آبی را پیدا نکرد؟

آن‌ها خواب بودند. آن‌ها رفته بودند. آن‌ها گم شده بودند. آن‌ها قایم شده بودند.

۵- چرا مداد سبز خسته شده بود؟

۱۰



۶- مدادها چه چیزهایی را رنگ کردند؟

گل‌ها، آسمان، دریا، پرنده‌ها

ابر‌ها، گل‌ها، دریا، آسمان

ابر‌ها، دریا، درخت، سنگ

آسمان، دریا، درخت‌ها، دشت‌ها

۷- نقاشی جدید مداد سیاه چه فرقی با نقاشی‌های قبل او داشت؟

۸- هر کدام از کلمه‌های زیر را در دسته‌های مناسب قرار بده. (مانند نمونه)

دریا - کوه - آسمان - موج - لانه - درخت - دانه - پرنده - سنگ - تپه - ماهی - گل - سبزه - خورشید - ماه

دریا
ماهی
موج

۹- جای تصاویر در جمله‌های زیر، کلمه‌ی مناسب را از بین لغات زیر انتخاب کرده و جمله را دوباره بنویس.

آب - بهار - نمکدان - مرغ - ماهی - جوجه - گلدان - پاییز - نمک

بگیری تازه است.



را هر وقت از



می‌شمارند.



را آخر



را می‌شکنند.



را می‌خورد و



دردسرهای اژدهای هفت‌سر

وقتی اژدهای هفت‌سر، هفت سالش شد، به مدرسه رفت. البته مدیر او را ثبت نام نمی‌کرد و می‌گفت: «باید او را در مدرسه‌ی اژدها بگذارید.»

مامانش گفت: «مدرسه‌ی اژدها؟! هاه‌ها ... هاه‌ها ... این مدرسه خیلی از ما دور است. بچه‌ام هلاک می‌شود.» بعد کلی خواهش و التماس کرد تا او را نام‌نویسی کردند. اما اژدهای هفت‌سر، دردسرهای خودش را داشت.

توی مدرسه کسی سر به سرش نمی‌گذاشت. توی

سرویس کسی سر جای او نمی‌نشست.

توی آب‌خوری وقتی با هفت سرش آب

می‌خورد، کسی جرأت نداشت لیوانش

را زیر شیر آب بگیرد.

توی کلاس، یک‌جور دیگر بود. یک

روز خانم معلم به او گفت: «برو آخر

کلاس بنشین!»

اژدهای هفت‌سر گفت:

«چرا؟ من دوست دارم

نیمکت جلو بنشینم.» و

بغض کرد.

خانم معلم گفت: «من هم

دوست دارم جلو بنشینم، ولی...

ناراحت نشو! گریه نکن!»



اژدهای هفت سر، اشک هایش را با نوک زبانش لیسید و گفت: «چه قدر خوش مزه است! مزه‌ی آب آناناس می‌دهد.»

بچه‌ها زدند زیر خنده و خانم معلّم گفت: «سر کلاس نباید چیزی بخوری، فهمیدی؟»



اژدهای هفت سر گفت: «تقصیر من چیست؟ اشکم خودش می‌رود توی دهانم. خانم اجازه، من می‌خواهم جلو بنشینم.» خانم معلّم گفت: «ببین عزیزم، وقتی یک اژدهای هفت سر جلو بنشیند، هفت تا از بچه‌های پشت سرش نمی‌توانند تخته‌سیاه را ببینند.»

اژدهای هفت سر گفت: «خب بروند دکتر چشم‌پزشکی، عینک بگیرند.» خانم معلّم که داشت عصبانی می‌شد، گفت: «چه طور بگویم، تو جلوی دید هفت نفر را گرفته‌ای. حالا بلند شو وسایلت را جمع کن و برو نیمکت آخر بنشین.»

کله‌های اژدهای هفت سر به هم نگاه کردند و تکان تکان خوردند. چاره‌ای نبود اژدهای هفت سر کوله‌پشتی و هفت تا ظرف ناهارش را برداشت. رفت ردیف آخر، کنار دیوار نشست. بچه‌های کلاس نفس راحتی کشیدند و گفتند: «آخیش! چه خوب شد!»

اژدهای هفت سر هم وقتی به تخته‌سیاه نگاه کرد، گفت: «آخیش چه خوب شد.» و ابری از شادمانی بالای سرش قلنبه شد. هاهای خندید و اشکش از خنده راه افتاد. اشکش را لیسید و گفت: «به‌به! چه عالی!» خانم معلّم گفت: «چی شده جانم، چرا می‌خندی؟» اژدهای هفت سر گفت: «وقتی جلو نشسته بودم چهارتا از سرهایم تخته‌سیاه را خوب نمی‌دیدند ولی از این جا بهتر می‌بینند.» و دوباره هاهای زد زیر خنده.

خانم معلّم گفت: «خب، پس تکلیف آن سه تا که درست نمی‌بینند چه می‌شود؟»

اژدهای هفت سر گفت: «خب، آن چهارتا باید برای آن سه تا تعریف کنند که روی تخته چی نوشته.»

خانم معلّم زد توی سرش و گفت: «وای!»

بچه‌های کلاس گفتند: «وای و وای و وای!»

اژدهای هفت سر گفت: «هاهاها ... هاهاها ...»

«فرهاد حسن زاده کمال آبادی»



سوال؟

۱- اژدهای هفت‌سر در چه مدرسه‌ای ثبت‌نام کرد؟



۲- اژدهای هفت‌سر در کدام قسمت کلاس نشست؟

● نزدیک در

● کنار پنجره

● جلوی کلاس

● آخر کلاس

۳- اژدهای هفت‌سر چرا گریه کرد؟

● چون آخر کلاس نشسته بود.

● چون مادرش او را تنها گذاشت.

● چون گرسنه شده بود.

● چون معلم به او گفته بود آخر کلاس بنشیند.

۱۴



۴- چرا بچه‌ها خوش حال شدند؟

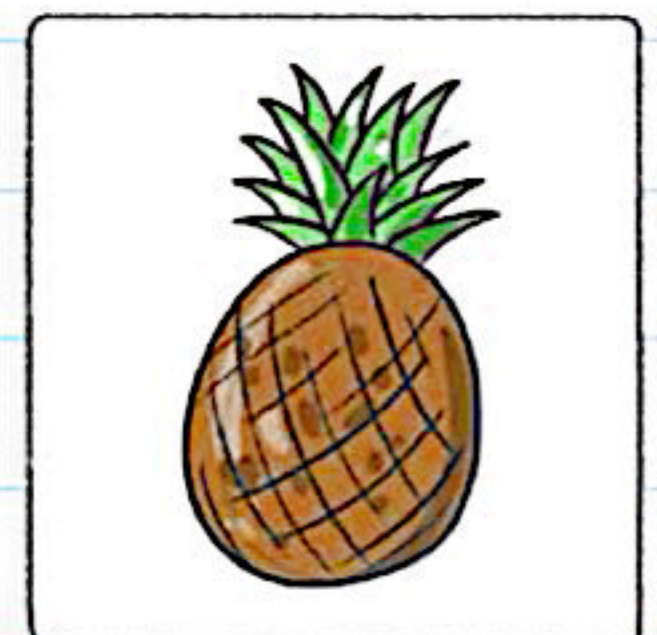
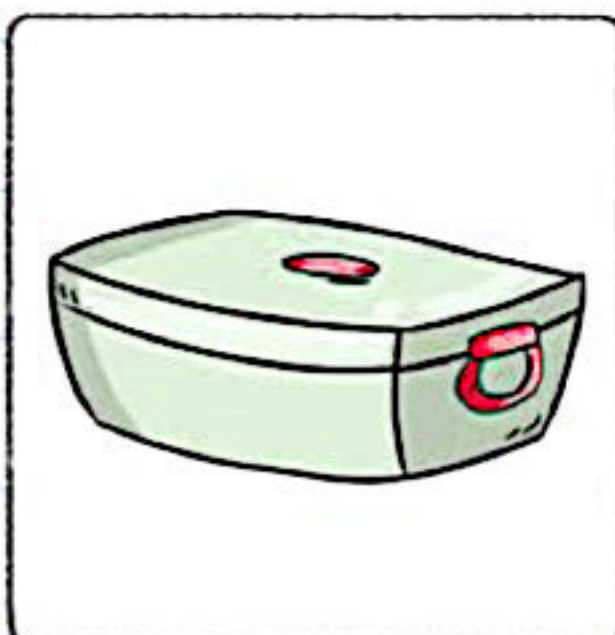
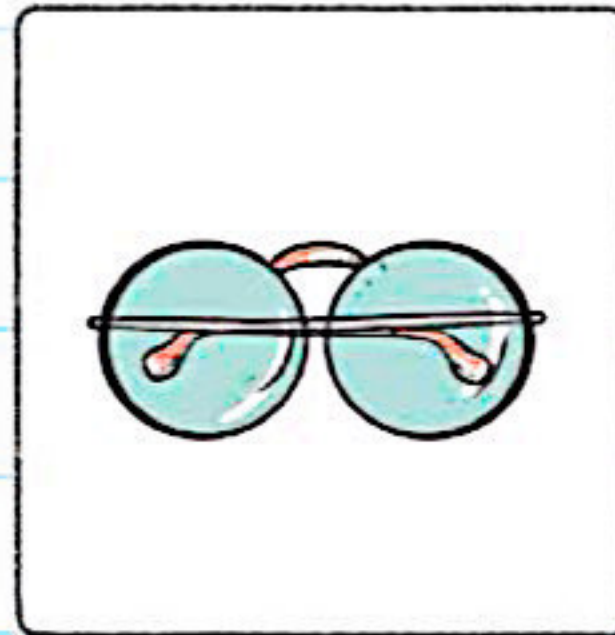
- چون اژدها از کلاس بیرون رفت.
- چون با اژدها دوست شدند.
- چون می‌توانستند به راحتی تخته‌ی کلاس را ببینند.
- چون دیگر از اژدها نمی‌ترسیدند.

۵- چندتا از سرهای اژدها باید برای بقیه، درس را تکرار می‌کردند؟

- ۲ سر
- ۳ سر
- ۴ سر
- ۱ سر

۶- چرا اژدها در مدرسه‌ی خودش ثبت‌نام نکرده بود؟

۷- اژدهای هفت‌سر چه چیزهایی همراه داشت؟ (آنها را علامت بزن).



۸- چرا خانم معلّم در آخر داستان گفت: «وای!»، و بچه‌های کلاس هم گفتند: «وای و وای»؟

۹- با توجه به داستان کدام یک از جملات زیر درست است؟

● اژدهای هفت سر در مدرسه هیچ مشکلی نداشت.

● توی سرویس مدرسه بچه‌ها دوست داشتند کنار اژدهای هفت سر بنشینند.

● معمولاً اژدهای هفت سر در مدرسه تنها بود.

● اژدهای هفت سر تا به حال آناناس نخورده بود.

۱۰- جمله‌ی به هم ریخته‌ی زیر را مرتب کن و دوباره بنویس.

دکتر - بگیرند - خب - چشم پزشکی - عینک - بروند.

۱۱- در جای خالی، کدام کلمه باید نوشته شود؟ (آن را انتخاب کرده و بنویس.)

⊕ بچه‌های کلاس نفس راحتی (کشید - کشیدند).





یک ماهی به اسم تی تی - تاتا - تَت توتو - تِت - تَت...

روز اسم گذاری ماهی ها بود. ماما ماهی، و بابا ماهی می خواستند برای بچه هایشان اسم انتخاب کنند.

ماما ماهی به اولین بچه ماهی گفت: «اسم تو تی تی است.»

تی تی از خوش حالی یک جی جی قیغ قلیپ قلیپ کشید و گفت: «وای چه قشنگ! اسم من تی تی است.»

ماما ماهی به بچه ی دومی گفت: «اسم تو هم تاتا است»، ولی همین که تاتا آمد خوش حالی کند، تی تی جی جی قیغ

کشید و گفت: «وای تاتا ... چه قدر قشنگ! من می خواهم اسمم تی تی - تاتا باشد.»

بابا ماهی گفت: «نمی شود، هر ماهی باید

فقط یک اسم داشته باشد.»

آن وقت بود که تی تی چنان جی جی

قیغی کشید. قلیپ قلیپ و گریه و

زاری کرد که بابا ماهی گفت:

«باشد، ولی خیلی بد است.»

ماما ماهی گفت: «اسم

بچه ی سوم تَت

است.»

و باز تی تی داد

کشید: «وای تَت چه

قشنگ! من می خواهم

اسمم تی تی - تاتا -

تَت باشد.»





حتماً خودتان بقیه‌اش را فهمیدید، ماما ماهی و بابا ماهی هر اسمی می‌خواستند روی بچه‌ها بگذارند، تی‌تی با گریه و زاری و جی‌جی جیغ و قلپ قلپ و پُلُق پُلُق آن اسم را برای خودش برمی‌داشت.

اسم‌گذاری که تمام شد، بچه ماهی‌ها دویدند تا بروند بازی کنند؛ تی‌تی - تاتا - تَت - توتو - تِ تِ - تَتُ داشت اسم‌های خودش را می‌شمرد. حواسش نبود. هیچ‌کس هم صدایش نکرد. چون اگر می‌خواستند صدایش کنند وقت بازیشان تمام می‌شد.

وقتی او این را فهمید دیگر بازی تمام شده بود.

کمی بعد بابا ماهی بچه‌ها را صدا کرد تا شام بخورند، ولی او را صدا نکرد. چون صداکردن او آن‌قدر طول می‌کشید که شام خوشمزه‌شان سرد می‌شد.

آن شب تی‌تی شام سرد خورد و با غصه رفت تا کمی شنا کند و غذای سردش توی دلش هضم بشود. بعد موقع خواب شد و قصه‌ی قبل از خواب، همیشه ماما ماهی یک قصه‌ی قشنگ می‌گفت، بعد یک لالایی قشنگ می‌خواند و همه را می‌خواباند.

ماما ماهی بچه‌ها را صدا کرد و بعد فکر کرد: «وای! اگر بخواهم او را هم صدا کنم صبح می‌شود.» ولی ... دلش نیامد که او قصه‌ی آن شب را نشنود. رفت، دنبالش گشت و او را به خانه آورد.

قصه‌ی آن شب، قصه‌ی یک بچه ماهی بود که هزارتا اسم داشت. آن‌قدر اسمش دور و دراز بود که نمی‌شد صدایش کرد.

وقتی تی‌تی - تاتا - تَت - توتو - تِ تِ - تَتُ قصه را شنید، از جا پرید. جی‌جی جیغ کشید و گفت: «وای! او هم مثل من بود. بیچاره!»

ماما ماهی، بابا ماهی و همه‌ی بچه‌ها خندیدند. خود تی‌تی - تاتا - تَت - توتو - تِ تِ - تَتُ هم خندید.

بابا ماهی گفت: «ببینم هنوز هم می‌خواهی که این همه اسم داشته باشی؟»

و او داد کشید: «نه! نه! ... همان تی‌تی بس است.»

همه با خوش حالی جی‌جی جیغ کشیدند. قُلپ قُلپ کردند و خواب از سر همه‌شان پرید!

«سوسن طاقدیس»



سوال؟

۱- بچه ماهی ها در زیر دریا چه کارهایی می کردند؟ (دور آن ها خط بکش.)

بازی کردن - خوابیدن - مدرسه رفتن - کار کردن - غذا خوردن

۲- اولین اسم بچه ماهی چه بود؟ (دور آن خط بکش.)

تاتا - تی تو - تَ تو - تی تی - تی تا - تی ت - توتو

۳- اولین بچه ماهی چند اسم داشت؟

اسم ۳ ● اسم ۵ ● اسم ۶ ● اسم ۴ ●

۴- اسم چندمین بچه ماهی «تَ تَ» بود؟

اول ● سوم ● دوم ● چهارم ●

۵- چرا شام «تی تی»، «تاتا»، ... سرد شده بود؟

چون او مشغول بازی بود. ● چون او خوابیده بود. ●

چون اسم طولانی داشت. ● چون در خانه نبود. ●

۶- مادر چه قصه ای برای بچه ماهی ها تعریف کرد؟



۷- چرا «تی تی»، همه‌ی اسم‌ها را برای خود انتخاب کرد؟

۸- بعد از پایان اسم‌گذاری، ماهی‌ها به ترتیب چه کارهایی کردند؟

● شام خوردند و خوابیدند. ● دویدند و بازی کردند.

● شام خوردند و بازی کردند. ● قصه گوش دادند و بازی کردند.

۹- جمله‌ی به هم ریخته‌ی زیر را مرتب کن و جمله را دوباره بنویس.

صبح - صدا - وای! - بخوام - هم - اگر - او - می‌شود - را - کنم.

۱۰- جمله‌ی زیر را با توجه به کلمه‌ی داخل کمانک تغییر داده و دوباره بنویس.

⊕ قبل از خواب، ماما ماهی یک قصه‌ی قشنگ می‌گفت. (گوش می‌کردند)

۱۱- دو تصویر را با دقت مشاهده کرده و تفاوت‌ها را مشخص کن.



دلفین های مهربان

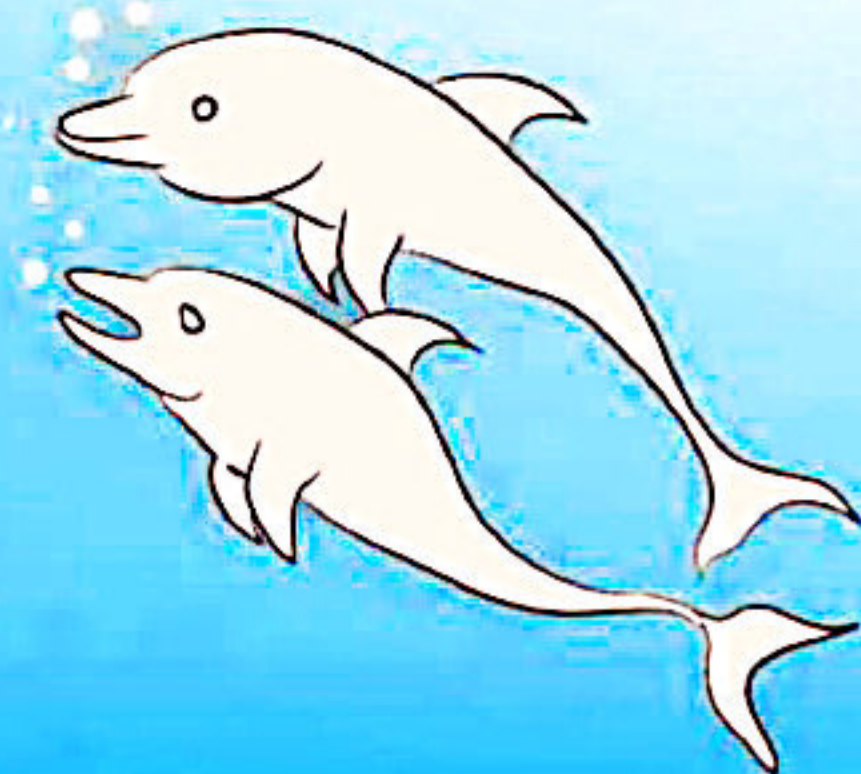
دلفین ها موجودات باهوشی هستند. آن ها می توانند با هم صحبت کنند. البته دلفین ها به زبان خودشان و با حرکات بدن، منظور خود را به یکدیگر می فهمانند. آن ها آب های سرد را بسیار دوست دارند و به شکل گروه های کوچک خانوادگی و یا به صورت گله های بزرگ زندگی می کنند.

رنگ پوست نوزاد دلفین تقریباً خرمایی است و در سن پنج سالگی آبی می شود و در هشت سالگی به طور کامل سفید است.

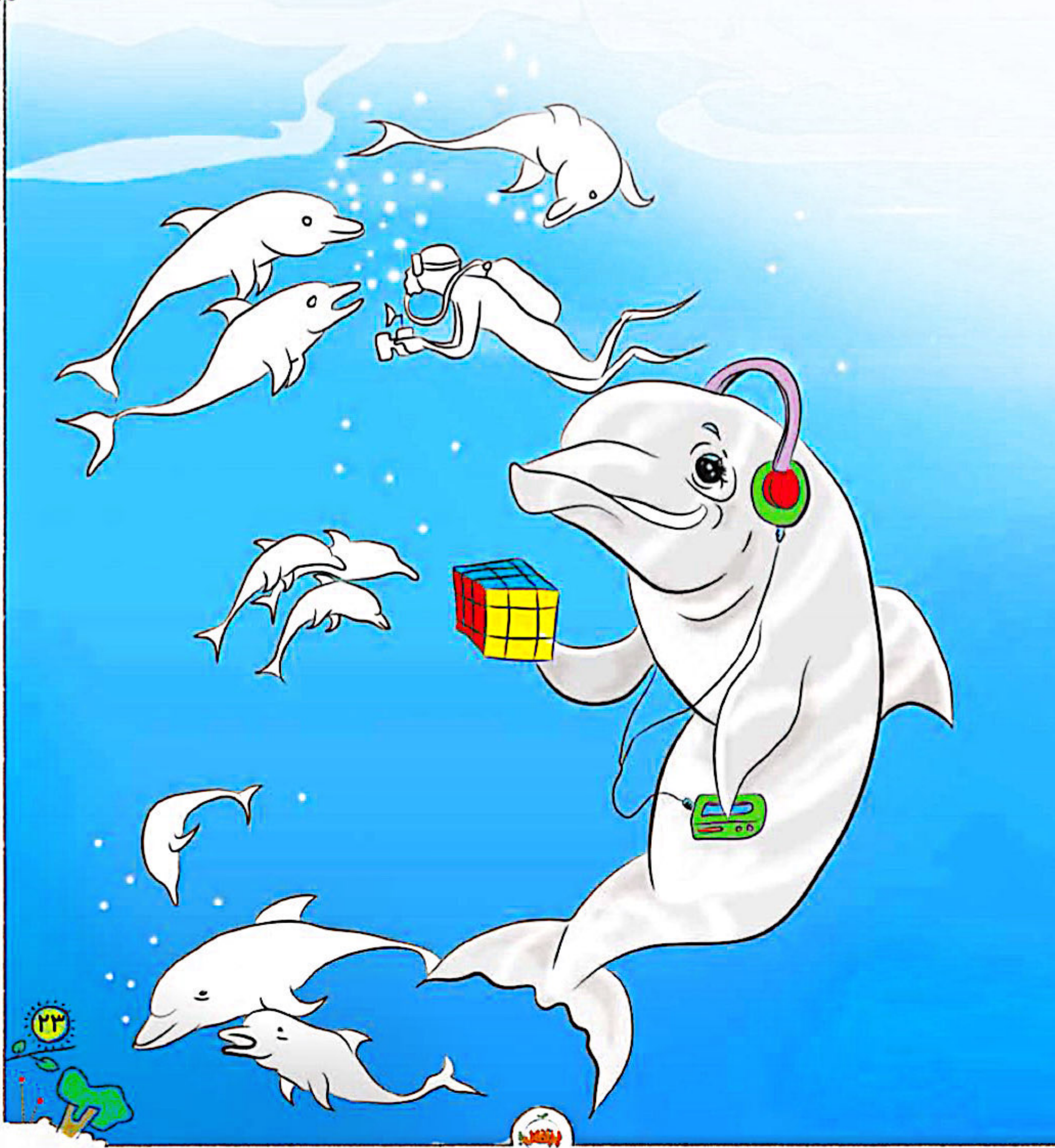
دلفین ها پاهای کوچکی دارند و این پاهای کوچک باعث می شود که آن ها بسیار خوب شنا کنند. این حیوان می تواند صداها را به اطراف بفرستد و وقتی این صداها برمی گردند، مسیر خود و محل غذا را تشخیص می دهد.

دلفین ها تنها جانورانی هستند که یک سوراخ بینی دارند. تعداد دندان های دلفین بسیار زیاد است. بعضی از دلفین ها ۲۶۰ دندان دارند.

دلفین ها به خوبی با انسان ها دوست می شوند و انسان ها به راحتی می توانند آن ها را تربیت کنند و بازی ها و کارهای آن ها را به نمایش بگذارند.



امروزه آب دریاها و رودخانه‌ها بیش از پیش آلوده شده‌اند. این آلودگی، سلامتی دلفین‌ها را به خطر می‌اندازد. اگر بخواهیم دلفین‌ها سی‌سالگی خود را ببینند، باید تلاش کنیم تا رودخانه‌ها و دریاها آلوده نشوند.



سواله؟

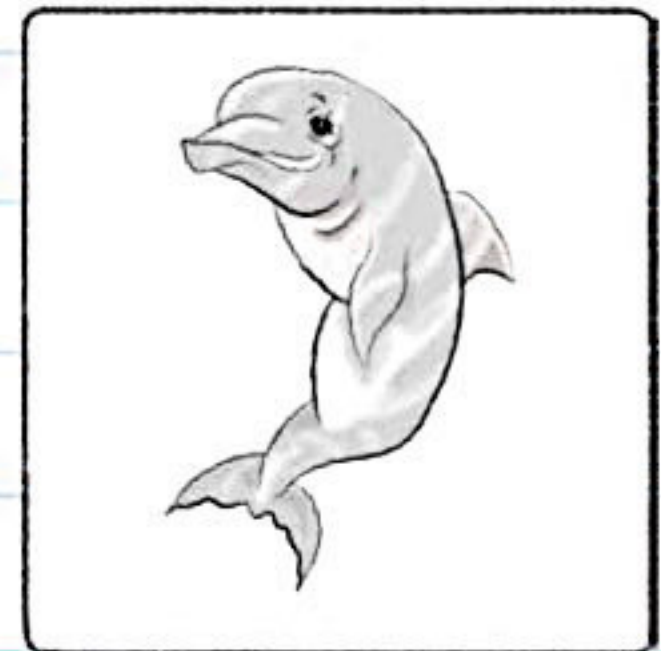
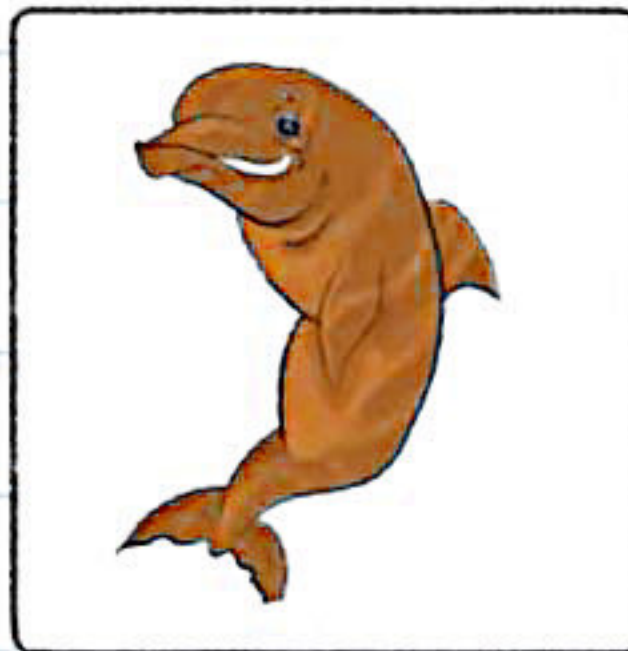
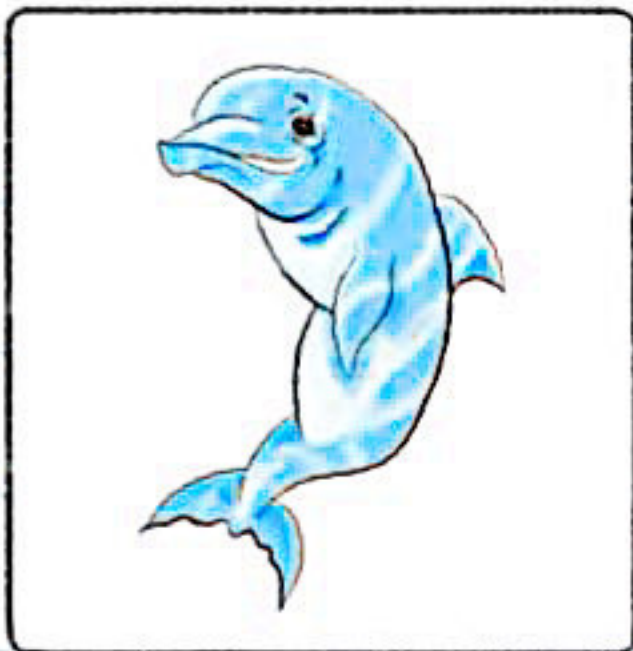
۱- تعداد چه چیزی در دلفین زیاد است؟

- ☐ باله ☐ زبان ☐ پا ☐ دندان

۲- دلفین‌ها چگونه محل غذا را تشخیص می‌دهند؟

- ☐ با بو کردن ☐ با حرکات بدن
☐ با فرستادن صدا به اطراف ☐ با شنا کردن سریع

۳- سن این دلفین‌ها را حدس بزن.



۴- دلفین‌ها در کدام آب به خوبی زندگی می‌کنند؟

- ☐ آب سرد و آلوده ☐ آب تمیز، پاکیزه و سرد
☐ آب رودخانه‌های تمیز ☐ آب دریاها آلوده

۲۴



۵- چرا دلفین‌ها شناگران خوبی هستند؟

۶- دلفین‌ها چگونه زندگی می‌کنند؟

۷- تفاوت دلفین با بقیه‌ی جانوران در چیست؟

۸- هر کدام از کلمه‌های زیر را دسته‌های مناسب قرار بده.

بزرگ - بینی - غذا - آب - پا - زیاد -

کوچک - هوا - سی - هشت - پنج - بسیار - زبان



دوست من، متن زیر را مطالعه کن و پاسخ سؤالات را در جدول پیدا کرده و دور آن‌ها را خط بکش.

دانستنی‌هایی درباره‌ی قورباغه

قورباغه دوزیست است. این جانور در آب به دنیا می‌آید، اما بیشتر عمرش را در خشکی به سر می‌برد. انواع متفاوت قورباغه، همه‌جای جهان زندگی می‌کنند. بیشتر قورباغه‌ها روزها پنهان می‌شوند و شب‌ها از مخفی‌گاه خود بیرون می‌آیند.

وقتی که بچه قورباغه‌ها از تخم بیرون می‌آیند در مدت چند هفته به یک قورباغی کامل تبدیل می‌شوند. در جاهای سرد، قورباغه‌ها در زمستان در میان گل یا لابه‌لای برگ‌ها به خواب زمستانی فرو می‌روند.

بچه قورباغه‌ها از علف‌های آبی غذا تهیه می‌کنند، بچه قورباغه‌های بزرگ، حشره می‌خورند و قورباغه‌های بزرگ و کامل مگس و حلزون می‌خورند.



قورباغه یک است.

قورباغه‌ها از بالا می‌روند.

قورباغه‌ها روزها می‌شوند.

قورباغه‌ها به زمستانی می‌روند.

قورباغی نوزاد می‌خورد.

قورباغی بزرگ و کامل و می‌خورد.

پ	ش	ا	م	ج	د	★	★
ن	ج	ق	و	ر	ل	د	★
هـ	م	ی	س	★	ز	و	ع
ا	ع	ف	★	ی	و	ز	ل
ن	★	آ	س	★	ن	ی	فی
★	ر	ت	★	غ	ط	س	هـ
خ	★	هـ	ا	ش	ی	ت	ا
ص	د	س	ش	ج	★	د	ی
س	ر	★	م	ن	ج	★	آ
پ	خ	و	ا	ب	س	ر	ب
د	ت	ی	ح	ط	ب	★	ی

نه یک اسم تبیغ دار

موش کور کوچولو، کور کور هم نبود. چشم‌هایش کمی می‌دید ولی بقیه‌ی حیوان‌ها خیلی مسخره‌اش می‌کردند. به او می‌گفتند کورکورک. یک روز خارپشت کوچولو که اسمش «تیغولک» بود به «مول‌مولک مارمولک» و «چیکولک سنجاب» گفت: «بچه‌ها بیایید برویم سربه‌سر کورکورک بگذاریم، او را می‌بریم توی جنگل و خودمان می‌رویم قایم می‌شویم. او نمی‌تواند راه برگشتن را پیدا کند و همه به او می‌خندیم.»

همین کار را کردند. کورکورک را بردند یک جای دور دور و تاریک تاریک جنگل و خودشان قایم شدند. کورکورک یک دفعه دید که تنها شده. تعجب کرد؛ ترسید؛ لرزید؛ هر جا را نگاه کرد هیچی نمی‌دید. این طرف را گشت، آن طرف را گشت؛ همه‌جا را گشت و بقیه هم او را تماشا می‌کردند و یواشکی می‌خندیدند. کورکورک چشم‌هایش خوب نمی‌دید ولی گوش‌هایش از همه بهتر می‌شنید و دماغش از همه بهتر بو می‌کشید. به صداها گوش داد، دور و برش را بو کرد، آن قدر بو کرد که بوی رودخانه‌ی نزدیک خانه‌شان را فهمید. بوی گل‌های باغچه‌شان را فهمید. بوی مادرش را فهمید. حتی فهمید مادرش در خانه آتش قارچ و نخود می‌پزد. راه افتاد و رفت به طرف بوها. هوا داشت تاریک می‌شد.

تیغولک، مول‌مولک و چیکولک که قایم شده بودند، اصلاً حواسشان به تاریکی نبود. مدتی آن‌جا ماندند و به کورکورک خندیدند. وقتی هوا تاریک شد، خواستند برگردند ولی هیچ چیز را نمی‌دیدند. کمی این طرف رفتند، کمی آن طرف رفتند و حسابی گم شدند.

کورکورک راهش را پیدا کرد. به نزدیکی خانه رسید. ولی ... ناگهان از دور دور دور، توی جنگل صدای گریه شنید. با خودش گفت: «وای! ... این صدای گریه‌ی دوستان من است، آن‌ها گم شده‌اند. چشم آن‌ها توی تاریکی نمی‌بیند. مثل من هم گوش‌های تیز ندارند، بوها را هم خوب نمی‌فهمند. من باید کمکشان کنم.»

رفت و همه‌چیز را به مادرش گفت. مادر گفت: «برو پسر خوبم آن‌ها را پیدا کن و به خانه بیاور، تا آن موقع آتش من هم حاضر شده و همه با هم می‌خوریم.» کورکورک دوید از روی صدای گریه و بوی دوستانش آن‌ها را پیدا کرد. بعد از راهی که خودش بلد بود به خانه برگشتند. آتش مادرش هم حاضر بود، گرم و خوش مزه. وقتی خوردند، تیغولک گفت: «من دیگر به کورکورک نمی‌گویم کورکورک، می‌گویم دماغ‌گلی.»

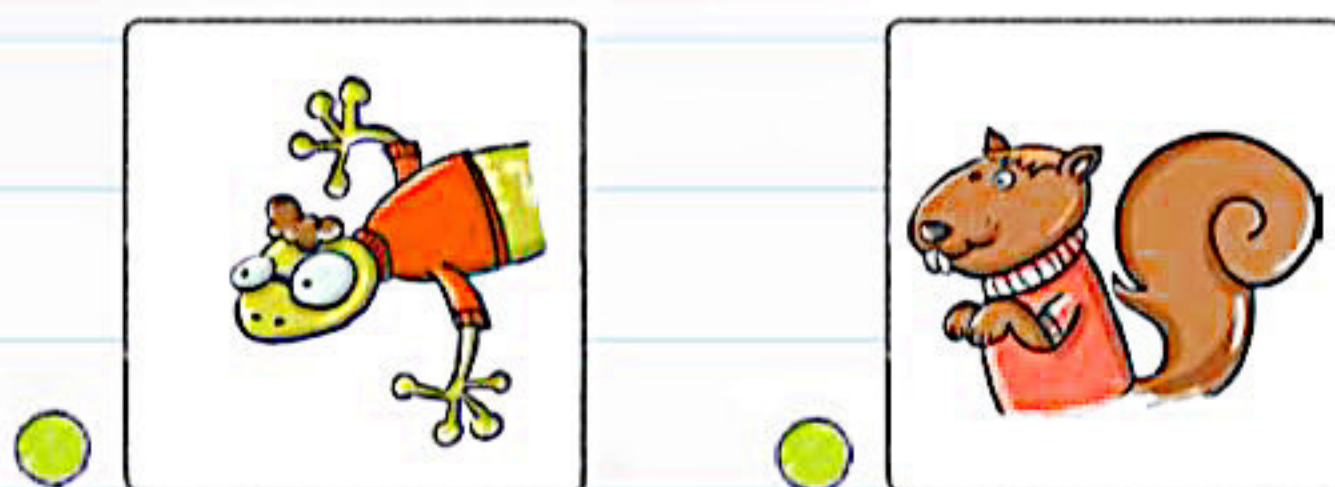
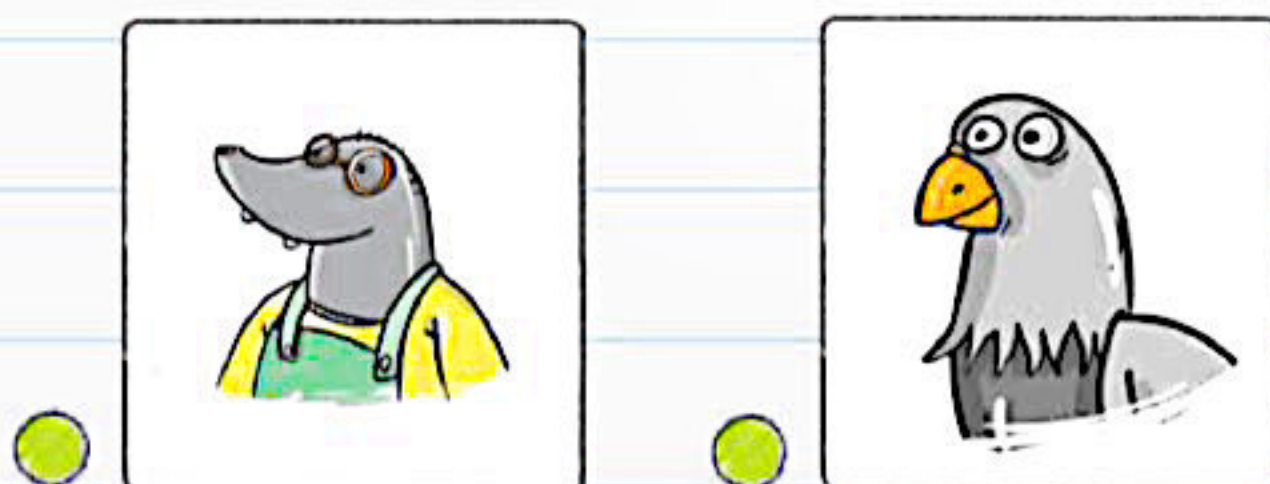


چیکولک و مولمولک هم گفتند: «کاش تو هم
روزی کاری کنی که به جای «تیغولک»، به تو
یک اسم دیگر بدهیم، تیغولک خوش حال
شد و فکر کرد چه باید بکند تا چه اسمی داشته
باشد. دلش یک اسم خوب می خواست، نه یک
اسم تیغ دار.



سوال

۱- در این داستان چه حیواناتی وجود داشتند؟ (کنار تصویر آن‌ها علامت بزن).



۲- نام کدام حیوان «چیکولک» بود؟



۳- موش کور قصه، چگونه توانست راه خانه را پیدا کند؟

● راه برگشت را قبلاً علامت‌گذاری کرده بود.

● راه خانه را کاملاً می‌دید.

● با بوکشیدن توانست راه برگشت به خانه را پیدا کند.

● از راه رودخانه به خانه رسید.

۴- حیوانات دیگر در کجا گم شدند؟

● در کنار رودخانه

● در یک جای دور در جنگل

● در بالای کوه

● نزدیک خانه‌ی موش کور

۵- مادر موش کور چه غذایی را برای موش کور و دوستانش پخت؟

● آش قارچ و لوبیا

● آش رشته

● آش جو و قارچ

● آش قارچ و نخود



۶- چرا تیغولک اسم دماغ گلی را روی کور کورک گذاشت؟

۷- رفتار موش کور با رفتار دوستانش چه تفاوتی داشت؟

۸- پیام داستان «نه یک اسم تیغ دار، با کدام مثل زیر هماهنگ است؟

● آب در هاون کوبیدن

● جیک جیک مستونت بود یاد زمستونت نبود.

● چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی

● دست بالای دست بسیار است.

۹- منظور از عبارت «این طرف رفتند و آن طرف رفتند، چیست؟

۱۰- در هر دسته، کلمه‌ای که با بقیه فرق دارد را پیدا کن و دور آن خط بکش.

⊕ عطر گل - بوی غذا - رنگ زرد - بوی ماهی

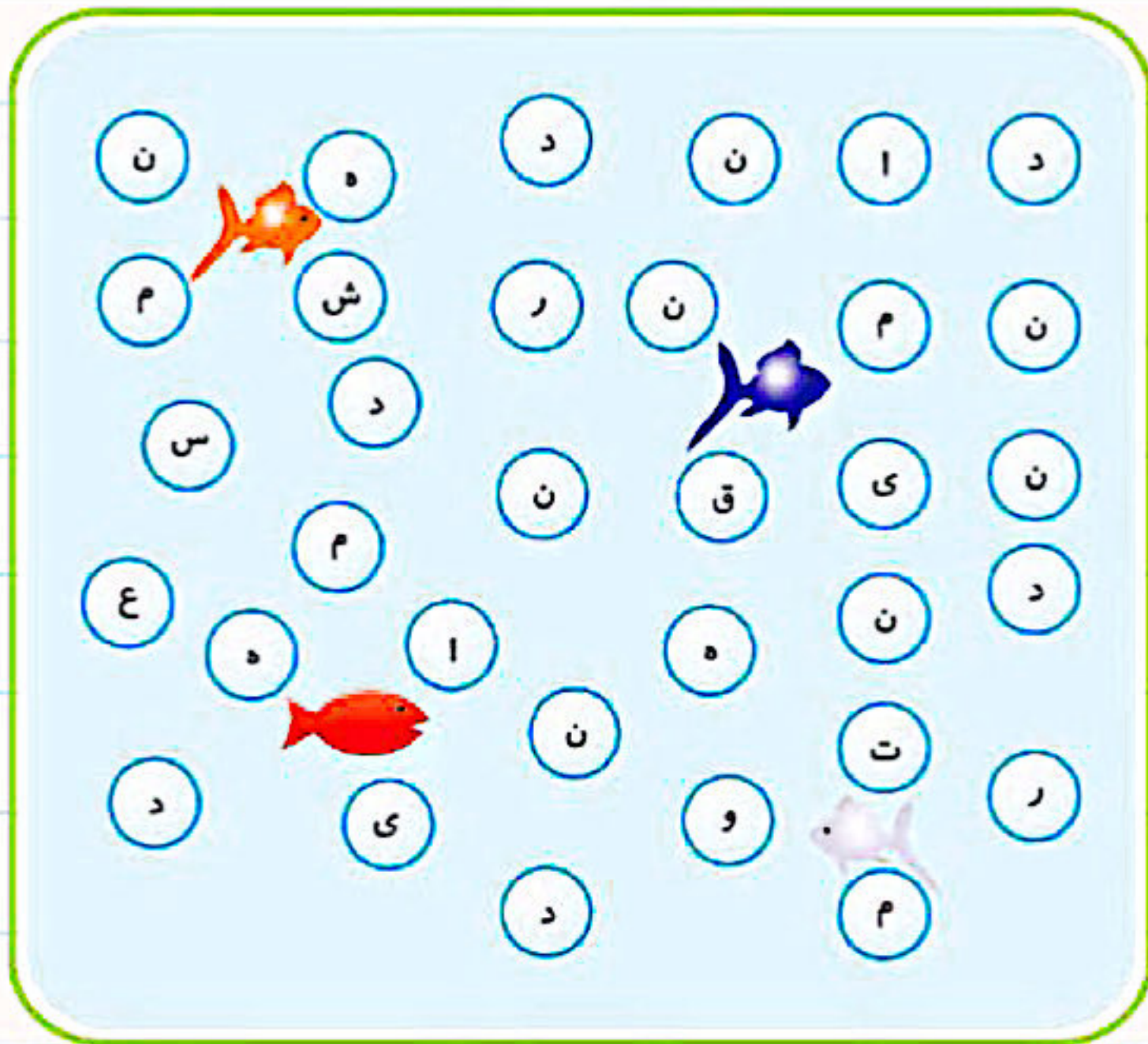
⊕ زبر - نرم - مرمري - بوی خاک و گل - لطیف

⊕ آواز پرنده - قصه‌های مادر بزرگ - شوری نمک - لالایی مادر

⊕ خوش طعم - خوش مزه - گوارا - چهچه بلب



۱۱- حروف پاسخ سوالات را از درون جدول خط بزن و با حروف باقی مانده، رمز جدول را به دست بیاور.



⊕ به کسی که هنر دارد، می گویند.

⊕ با دقت نگاه کردن پزشک به بیمار، بررسی

⊕ کسی که دانش دارد.

⊕ کسی که قدرت دارد.

از چه قدر هم بیشتر

یک روز دوتا مارمولک به هم رسیدند. یکی سرخ سرخ بود، یکی سبز سبز. از دیدن همدیگر، اول دهانشان باز ماند و بعد ...

سرخه داد کشید: «تو چه قدر قشنگی! خوش به حالت!»

سبزه داد زد: «تو که از چه قدر خیلی قشنگ تری! خیلی خوش به حالت!»

سرخه گفت: «تو مثل یک برگ هستی! تو قشنگ تری.»

سبزه گفت: «نه! اصلاً! تو مثل یک گل هستی! خیلی از من قشنگ تری!»

این گفت: «نخیر تو قشنگ تری!» و آن گفت: «نه نه نه! تو خیلی قشنگ تری!»

کم کم نزدیک بود دعوایشان بشود که ناگهان مارمولک سبز گفت: «بیا با هم دوست بشویم.» و مارمولک سرخ

گفت: «من هم می خواستم همین را بگویم.» و دوست شدند. با هم به گردش رفتند و با هم از درخت و بوته ها بالا

رفتند. با هم به شنا رفتند. با هم یک لانه درست کردند و با هم زندگی کردند.

همه چیز خیلی خوب بود تا این که یک روز یک جوجه تیغی دیدند که پر از تیغ بود.

سرخه گفت: «وای! چه قدر تیغ دارد، خوش به حالش!»

سبزه گفت: «از چه قدر خیلی بیشتر تیغ دارد، خیلی خوش به حالش!»

سرخه گفت: «کاش ما هم پُر از تیغ بودیم.»

سبزه گفت: «من هم می خواستم همین را بگویم.»

خارپشت گفت: «دلستان تیغ می خواهد، باشد همه ی تیغ های من مال شما.»

و تیغ هایش را به آن ها داد و رفت. سرخه و سبزه با خوش حالی، تیغ ها را به تن چسبانده و با خنده و خوش حالی،

راه افتادند تا بروند ولی تیغ ها به همه چیز گیر می کرد. خواستند بروند شنا کنند ولی با تیغ ها نمی شد شنا کرد.



از غصه، همدیگر را بغل کردند تا به حال هم گریه کنند ولی ...

تیغ‌هایشان به هم گیر کرد و دیگر هر چه کردند نتوانستند از هم جدا بشوند. مدتی بالا و پایین پریدند، کمی روی زمین غلتیدند. خودشان را به این طرف و آن طرف کوبیدند. جیغ و داد کردند و ... دیگر نمی‌دانستند چه کار کنند. تا این که یک حلزون آن‌ها را دید و گفت: «غصه نخورید کمکتان می‌کنم».

شروع کرد به لیزلیزی درست کردن. بعد لیزلیزی‌هایش را به آن‌ها و به تیغ‌ها مالید. همه‌ی تیغ‌ها را لیز لیز کرد. کمی بعد وقتی تیغ‌ها لیز شد از روی هم سر خورد و ... بعد آن‌ها خیلی راحت توانستند از هم جدا بشوند.

همین که جدا شدند همه‌ی تیغ‌ها را کردند و دور انداختند. بعد با خوش حالی، همدیگر را بغل کردند. حلزون هم با آن‌ها خوش حالی کرد. بعد کمی لیزلیزی برای خودش درست کرد، روی زمین ریخت تا روی آن لیز بخورد و برود. مارمولک سرخه داد کشید: «وای! چه قدر لیزلیزی دارد، خوش به حالش!».

مارمولک سبزه جیغ کشید: «از چه قدر خیلی بیشتر! خیلی خوش به حالش!».

سرخه فریاد زد: «کاش ما هم لیزلیزی داشتیم».

سبزه داد کشید: «من هم می‌خواستم همین را بگویم».

حلزون گفت: «لیزلیزی می‌خواهید؟ بفرمایید! من هر چه بخواهم می‌توانم لیزلیزی درست کنم» و یک تپه‌ی لیزلیزی برای آن‌ها درست کرد و رفت.

سرخه و سبزه پریدند توی تپه‌ی لیزلیزی و لیزلیز خوردند و لیز لیز شدند. ولی ... ویر ...

دوتایی لیز خوردند و افتادند روی زمین ... خواستند بلند شوند ولی پاهایشان لیز خورد. خواستند از درخت‌ها بالا بروند، ولی باز هم لیز خوردند. خواستند دست همدیگر را بگیرند، دست‌هایشان هم لیز خورد. داشتند لیز می‌خوردند و لیز می‌خوردند که ناگهان افتادند توی رودخانه.

آب هم لیزلیزی‌ها را شست و برد.

با خستگی آمدند روی یک سنگ توی آفتاب نشستند، به هم نگاه کردند و گفتند: «چه قدر خوب که ما این قدر لیز نیستیم».

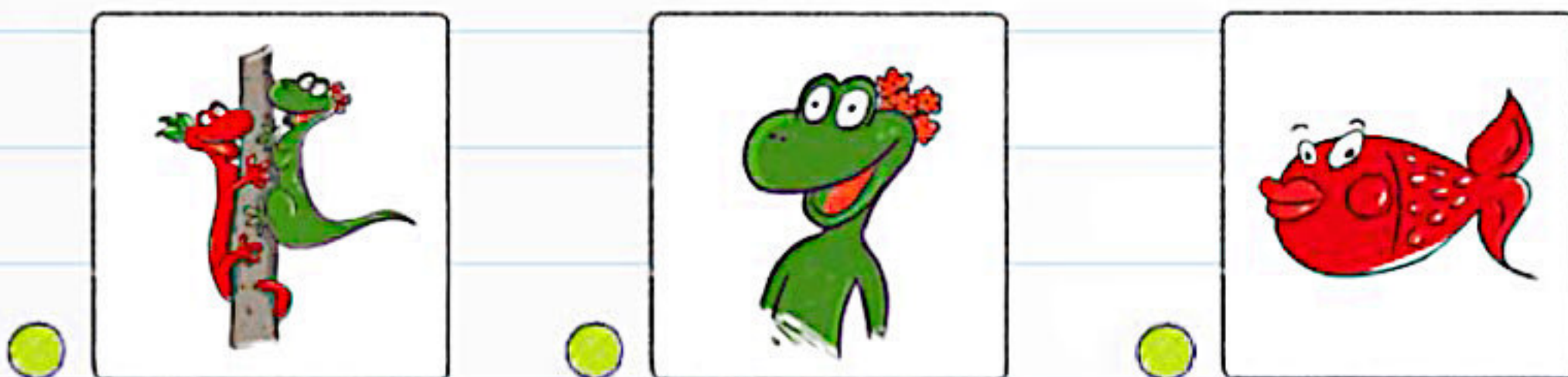
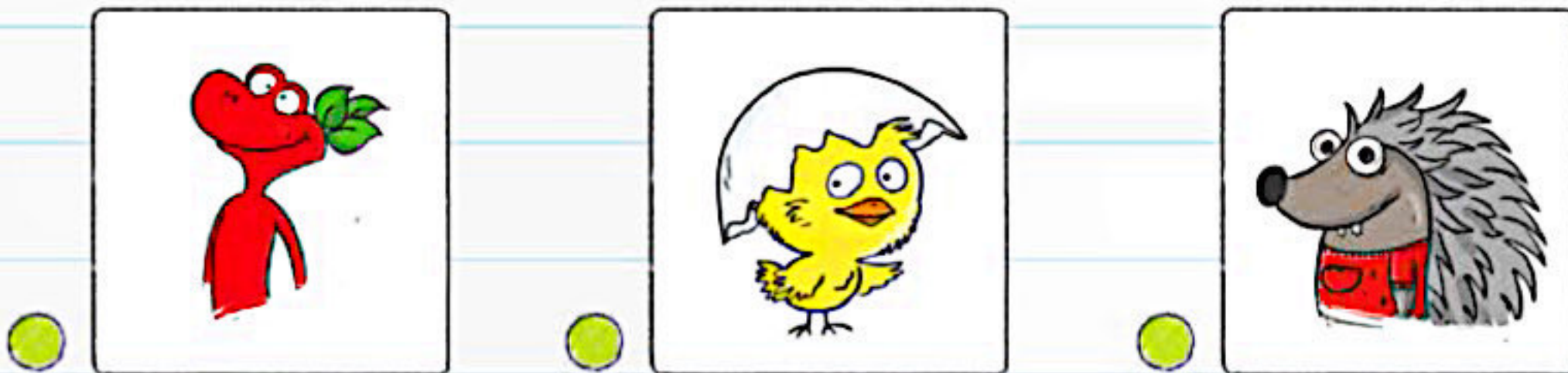
و باز با هم گفتند: «از چه قدر خوب هم بیشتر! چون که مثل جوجه تیغی هم نیستیم که همه چیز به ما بچسبد» و باز هم با هم گفتند: «من هم همین را گفتم» و باز همدیگر را بغل کردند و خوش حالی کردند و رفتند دنبال کار و بارشان.

«سوسن طاق‌دیس»

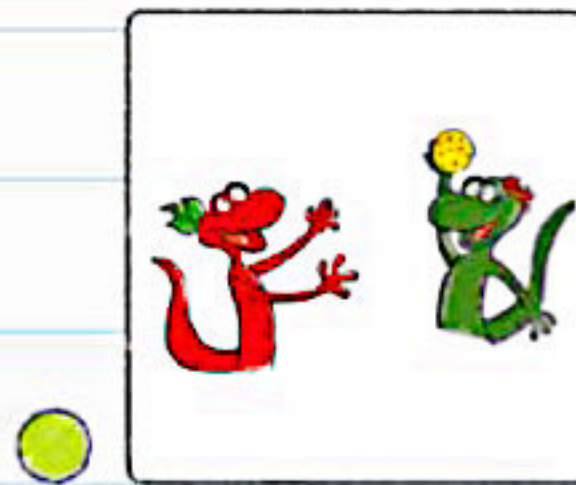
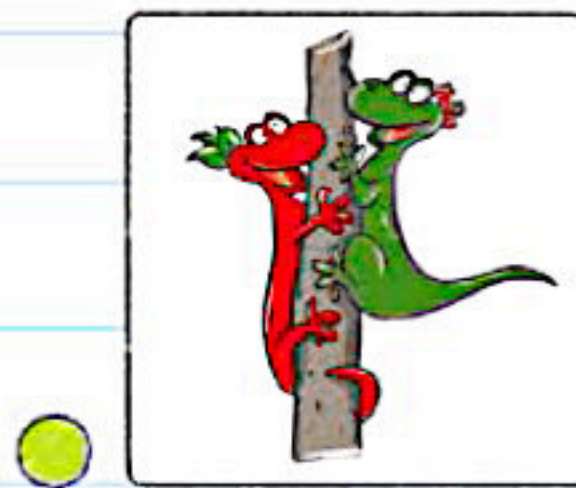


سوال

۱- از بین تصاویر، کدام حیوان‌ها در داستان نبودند؟ (کنار تصویر آن‌ها علامت بزن).



۲- دوستان قصه‌ی «از چه قدر هم بیشتر» برای گردش به کجا رفتند؟



۳- دو مارمولک دوست داشتند شبیه کدام حیوان باشند؟

خرچنگ

مار

کرم

خارپشت

۴- دو مارمولک هنگام بازی کردن در کجا افتادند؟

داخل رودخانه

روی زمین

روی گل‌ها

داخل چاله‌ی آب

۵- آیا لیزلیزی حلزون او را اذیت می‌کند؟ چرا مارمولک‌ها را به دردسر انداخت؟

۶- دو مارمولک از چه چیز حلزون خوششان آمد؟

از خانه‌ی پشت حلزون

از چشم‌های حلزون

از لیزلیزک بازی کردن حلزون

از برگ خوردن حلزون

۷- حلزون چگونه توانست به مارمولک‌ها کمک کند؟

آنها را از هم جدا کرد.

به آنها لیزلیزی داد تا جدا شدند.

آنها را روی زمین لیز داد.

آنها را در رودخانه انداخت.

۸- حلزون و جوجه تیغی را با هم مقایسه کن، چه تفاوتی با هم دارند؟ چه شباهتی با هم دارند؟



	شباهت
	تفاوت



۹- چرا مارمولک‌ها در پایان داستان خوش حال و راضی بودند؟

۱۰- کلمه‌های صحیح را از داخل کمانک انتخاب کن و در جای خالی بنویس.

⊕ سبزه گفت: «من هم (می‌خاستم - می‌خواستم) همین را بگویم.

⊕ (خوار - خار) پشت گفت: «دلتان تیغ می‌خواهد؟»

۱۱- با توجه به داستان، جمله‌های زیر را مرتب کن. (شماره‌ی ۱، مشخص شده است).

⊙ مارمولک سبزه جیغ کشید: «از چه قدر خیلی بیشتر! خیلی خوش به حالش!»

⊙ حلزون گفت: «لیزلیزی می‌خواهید؟ بفرمایید!»

⊙ ۱ مارمولک سرخه داد کشید: «وای! چه قدر لیزلیزی دارد، خوش به حالش!»

⊙ سرخه و سبزه پریدند توی تپه‌ی لیزلیزی و لیزلیز خوردند و لیزلیز شدند.

۱۲- در جاهای خالی، کلمه‌ی مناسب بنویس یا تصویر آن را بکش و سپس جمله را دوباره بنویس.

..... شود. جمع گردد وانگهی 

..... هم می‌نشیند. می‌خورد پای هر کسی 

..... بهار نمی‌شود. بایک 